

دربارهٔ افسانه‌های عامیانه

افسانه‌های عامیانه ، نه‌همان از جهت مضمون و معنی ، که از جهت شیوهٔ بیان نیز شباهت تمام دارند . در بسیاری از آنها مختصات انشائی بااندک تفاوت یکی است . مطالعهٔ مجموعه‌های مختلف از قصه‌های عامیانهٔ اقوام جهان این نکتهٔ جالب و شکفت انگیز را روشن می‌کند .

بیشتر این افسانه‌ها مربوط به گذشته‌های بسیار دور و دورانهای زیاد رفته است . داستان بسی‌شه (۱) که آپوا (۲) نویسندهٔ رومی نقل می‌کند بدینگونه آغاز می‌شود که «روزی و روزگاری ، در یکی از شهرها ، پادشاه و ملکه‌ای بود» (۳) و در بسیاری از قصه‌های کهن اروپائی ، بهمین شیوه از گذشته سخن می‌رود . در افسانه‌های ایران ، گذشته ، از این هم دورتر می‌شود . بروزگاری میرسد که در آن ، «غیر از خدا هیچکس» نبود . بدوره‌ای می‌رسد که در آن «یکی بود یکی نبود» . دوره‌ای که در آن جانوران با آدمی زاد سخن می‌گفتند ، گفت و شنود داشتند و افسون‌ها بکاراومی بردند . اما فقط زمان افسانه نیست که در ظلمت و ابهام فراموشی محو و گم گشته است مکان و محل حوادث و ماجراها ناپیدا است . قهرمان افسانه‌ها ، مکان رانیز مانند زمان . بیک چشم برزدن درمی‌نوردد و بسرزمین‌های دور دست ناشناس می‌رود . بجاهائی می‌رود که سنک و کوه و درودشت همه بطلم جادو افتاده‌است ، بسرزمین‌هایی راه می‌برد که دیو و غول و پری در آن فرمانروائی دارند و «سیب خندان و انارگریان» از شاخه‌های درختان آویخته است . بعضی ماجراها در سرزمین‌های دور دست بی‌نشان مانند «کوه قاف» و «شهر روئین» و «گلستان ازم» اتفاق می‌افتد و بعضی در «هیچ‌جا» رخ نمی‌دهد . گاه نیز شهری یاد همکده‌ای که گویندهٔ افسانه در آنست صحنهٔ ماجرای غریب آن می‌شود .

قهرمانان افسانه‌ها نام درستی هم ندارند و بسا که بیل یا هوس گوینده نام آنها عوض می‌شود . درست است که در آنها ، گاه ، بنام‌های تاریخی هم می‌توان برخورد اما این نام‌ها نیز از تصرف «ناقلاان اخبار» پدید آمده است که نام‌های مجهول کهن را برداشته‌اند و نام‌های مشهور تساریخی بجایشان نهاده‌اند .

در افسانه‌های عامیانه ، شیوهٔ بیان همواره ساده و بی‌تکلف است . یک علت آن شاید این باشد که این قصه‌ها راهمه جا ، بیشتر برای کودکان نقل می‌کنند ، هر چند هیچ‌جا هم البته مخصوص کودکان نیست و بسا که سائسر

۱- Psyché

۲- Apuleé

۳- G. Huet . les Contes populaires, p71

طبقات نیز از مردوزن افسانه‌هایی مناسب ذوق و قریحه خویش دارند . باری ، شیوه بیان افسانه‌ها همه جا ساده و بی پیرایه است اما باز در هر دیار و هر کشور ، رنگی و جلوه ای خاص دارد . در فرانسه سادگیشان چندان است که گاه اندکی هم خشک بنظر می آیند . در روسیه افسانه ها زیاده شیرین و دلکشند اما ساده ، ولی زود باوری در آنها بیش از هر جای دیگر بارز و نمایان است . در قصه های هندی و عربی تأثیر مجاورت « هزار و یکشب » محسوس است و حوادث و ماجراها از هیجان و شگفتی مشحونند .

اسلوب انشاء این افسانه‌ها نیز در تمام جهان ، تا اندازه زیادی وحدت و شباهت دارد . عبارتهای قالبی و حتی جمله های کهنه در بعضی از آنها بیش و کم باقی مانده است . بعضی عبارتها و جمله‌ها هم در آنها هست که از وزن و قافیه خالی نیست . در افسانه‌هایی مانند « خاله سوسکه » و « دم دوز » و « کک به تنور » و « بز زنگوله پا » و « کدو قلقله زن » (۱) عبارتهایی موزون هست که بصورت « ترجیع » تکرار می شود و اینگونه عبارتهای موزون ترجیع مانند ، در قصه های بومی سیسیل و افسانه های عامیانه فرانسوی و بعضی کشورهای دیگر نیز بسیار دیده می شود . (۲)

نیز از مواردی که حکایت از شباهت در اسلوب انشاء این افسانه ها دارد ، چگونگی آغاز و فرجام آنهاست که ، در قصه های همه اقوام جهان ، غالباً با جمله‌هایی مشابه و همانند تکرار می شود . در بیشتر افسانه‌ها ، خاصه آنها که جنبه شگفت انگیزی و حیرت فزائی دارند يك نقطه مشترك و وجه شباهت دیگر هم هست که بسیار جالب است و آن این است که بطور کلی درین گونه افسانه‌ها ، قهرمان داستان هر که هست بعد از تحمل رنجها و مشقتها می که سر نوشت برای او فراهم آورده است ، سرانجام بمراد خود می رسد . این قاعده ای کلی است و بندرت در آن استثنائی می توان یافت . در باره این موارد استثنائی هم که قهرمان افسانه بمراد خود نمی رسد ، می توان این احتمال را داد که شاید در روایت های موجود ، پایان افسانه از بین رفته و قصه در اصل دنباله دیگر داشته است .

درباره ای افسانه‌ها هم که در آنها سخن از دیو و پری و طلسم و جادوست ، گمان می رود که « ناقلان اخبار » برای افزودن اعجاب شنوندگان خویش در آنها عمدتاً تصرف کرده اند و افسانه هائی را که فرجام نیک داشته است بحدیته

۱- رك : صبحی ، افسانه های کهن ج ۱

ناگوار ختم کرده اند.

تصرف این «ناقلان اخبار» در قصه‌ها و افسانه‌های عامیانه بسیارست و بعضی از آنها خود، بی هیچ شك، سازنده و آفریننده این افسانه‌ها بوده اند. در اینجا، باید تحقیق کرد که در «افسانه‌های عامیانه» تأثیر ابداع و ابتکار تا چه درجه بوده است؟



این پندار که افسانه‌های عامیانه، پدید آورده «عامه» و «توده مردم» باشد البته خطاست، بالا اقل مبهم و نارساست زیرا آنچه «عامه» و «توده مردم» گفته میشود وجود انتزاعی دارد و موجود مستقل و ممتاز و مجزائی نیست و ناچار از عهده خلق و ابداع هم برنی آید. این هنرمندان و شاعران بی نام و نشان و خوش قریحه اند که در بین «عامه» و توده مردم زندگی می کنند، بزبان آنها سخن می گویند و بشیوه آنها می اندیشند و ناچار ترانه‌ها و افسانه‌ها و اندرزها و پندارهای آنهاست که در بین «عامه» انتشار و رواج می یابد و بر زبانها می افتد و همه جایی آنکه نام و نشان گوینده را همراه داشته باشد می رود و گرد جهان می گردد. این هنرمندان فراموش شده البته بیوتی داشته اند، نامی و نشانمی و کامی و آرزومی داشته اند. در شهری و خانوادگی می زیسته اند و شریک در نوح و راحت و غم و شادی مردم دیگر بوده اند، از زبانی هالنت می برده اند و به نیکی بابدی علاقه می ورزیده اند. آنچه را می اندیشیده اند، مثل همه خلق، بزبان ساده بیان می کرده اند و اندیشه و فهم و ادراک و تجربه و دریافت آنها نیز از دیگران چندان فزونتر و والاتر نبوده است. ذوق آفرینش هنری داشته اند و مثل نویسندگان و گویندگان مشهور و نامدار جهان کام و اندیشه و پندار خود را در ترانه‌ها و افسانه‌های خویش جان می بخشیده اند اما نه آثار آنها «نوشته» بوده است و نه نامشان بخاطرها مانده است. مثل بسیاری از صنعتگران و پیشه‌وران کهن که سازنده و آفریننده آثار مهم و شگفت انگیز بوده اند، نام و نشان آنها را کسی بخاطر نسپرده است. درین باره نیز جای شکفتی نیست، معماریهای حیرت انگیز معابد و قصور کهن و انواع قالی‌ها و پارچه‌های زیبا و غذاها و عطرها و معمول در همه جای جهان از دیر باز مطلوب صاحب‌دلان بوده است اما هرگز کسی نمی دانسته است که آنها را نخست چه کسانی درست کرده اند. با آنکه بدون شك هر يك از آنها سازندگان و آفرینندگان داشته است لیکن نام و نشان آنها هیچ در یادها و بر زبانها نمانده است. درباره افسانه‌ها و ترانه‌ها و مثل‌های عامیانه نیز حال بر همین گونه است.

مردم آنها را سینه بسینه نقل می کنند و دست بدست گرد جهان می برند

لیکن نام و نشان سازندگان و آفرینندگان آنها را نه می دانند و نه می پرسند که بدانند .



اما اگر نمی توان نام و نشان این هنرمندان فراموش شده را، که سازنده و آفریننده قصه های عامیانه هستند، بدرست شناخت، از همین آثار می توان طرح پیرنگی از سیمای آن هنرمندان ترسیم کرد . می توان دانست که سازندگان و آفرینندگان این افسانه ها از کدام طبقه بوده اند؟ کام و بویه و آرزوی و اندیشه ای که در ابداع و ایجاد این قصه ها داشته اند، چه بوده است؟ شیوه زندگی و کیش و آیین آنها یا لامحاله کسانی که این قصه ها را دوست می داشته اند و می شنیده اند و نقل می کرده اند، چه بوده است؟ اگر از متن قصه ها بهمه این سؤالات می توان پاسخ داد، از مقایسه آنها با افسانه های سایر اقوام بسیاری از این پرسشها را می توان حل کرد و اگر درباره همه افسانه ها این میزان درست نیاید بسیاری از آنها را با همین ملاک می توان سنجید و معلومات جالبی درباره آفرینندگان و سازندگان آنها بدست می توان آورد.

اولین سؤالی که درین مورد از خاطر می گذرد این است که افسانه ها تاچه حد «عامیانه» اند؟ پیداست که نزد اقوام بدوی که از فرهنگ و تمدن بهره زیادی ندارند «طبقه عامه» را از «طبقه خاصه» نمی توان درست جدا کرد زیرا بین اینگونه اقوام، دست کم از جهت فرهنگ و تربیت، امتیازی نیست . حدیث برتری توانگران و زورمندان که از جهت کثرت زن و فرزند و زمین و آب و اسب و گاوست، داستان دیگرست و با آنچه بفهم و ذوق و ادراک مردم وابسته است، ربطی زیاده ندارد. شاید تنها کسانی که از حیث فهم و عقل و ذوق بر سایر افراد قبیله برتری و مزیتی داشته اند «کاهنان» بوده اند که جادوگر و پزشک و سخنور و راهنمای قوم محسوب میشده اند . بنا بر این ، آنچه نزد ما «افسانه های عامیانه» نام دارد نزد اقوام بدوی «افسانه های قومی» است و با طبقه خاصی سروکار ندارد . معینا در افسانه های که دیو و غول و پریچهره های هولناک یا مهربان خود را می نمایند و در قصه های که جانوران مسخ می شوند و قلعه ها و سنگها طلسم می شوند، می توان نفوذ عقیده و ذوق و تأثیر تعلیم و قریحه کاهنان قبایل و جادوگران شهرهای کهن را دریافت و چهره سازندگان اینگونه قصه ها را که در ترویج و تبلیغ اینگونه اوهام و عقاید، سود خود یا مصلحت طبقه خود را می جستند می توان معاینه دید .

اما افسانه های کهن همه ازین گونه نیست و بسیاری از آنها رنگ واقع بینی

دارد. پندارها و اندیشه های کاهنان و جادوگران را نشان نمی دهد بلکه حادثه ها و ماجراهای عادی یا اتفاقی زندگی مردم را تصویر می کند. داستان کامپا و آرزوها یا دردها ورنج های آدمی زادست که در آنها مجال بیان دارد. درین گونه افسانه هاست که با طبقه «عامه» و «زندگی عامیانه» مردم کهن می توان برخورد. احوال و اطوار «عامه» و «توده مردم» را درینگونه افسانه هاست که بدرستی مجسم می توان یافت. و شیوه و فکر و آئین زندگی سازندگان آنها را بخوبی می توان درین قصه ها معاینه دید.

بسیار افسانه هاست که در آنها مرد بینوائی که «درهفت آسمان یک ستاره ندارد» یا دختر بدبختی که «از دست زن پدر دررنج و شکنجه است» با پریرزاد یا جانوری آشنائی می یابد و طرف علاقه و محبت او قرار می گیرد و بسعادت و اقبال می رسد. چه بسیار شاهزاده ها که در جستجوی «یار» سر به دشت و بیابان می گذارند و بیچاره و سرگردان میشوند و از ثروت و لشکرشان هیچ کار بر نمی آید اما آهوئی که برای شکار دنبالش می کنند یا کبوتری که از چنگل بازش می رهاوند، از جلد جادوئی خویش بدر می آید و آنها را بکام و یار و دیار می رساند. چه بسیار جوانان درمانده بینوائی که دست از همه چاره کوتاه داشته اند و سرانجام آشنائی با یک زن جادوگر یا پرخورد با یک پیرراهنما، آنها را بکام و مراد رسانیده است.

داستان «علاءالدین و چراغ جادوئی» که در هزار و یکشب آمده است و درین اقوام دیگر نیز امثال و نظایر بسیار دارد و قصه «ماه پیشانی»، که نزد تمام مردم ارمنی و ایرانی و عرب و مغول و فرنگی و چینی بصورت های مختلف هست، نمونه ای از اینگونه افسانه هاست.

درین افسانه ها جان کلام آنست که ثابت کند «درین جهان» کار بیخت است، بکوشش سخت نیست. و این اندیشه، دستور و فلسفه کسانی است که چون بسی و عمل، کام و مراد خویش را نمی یافته اند، باین پندار شیرین خود را تسلی می داده اند که سبب کامیابی و کامکاری دیگران نیز کوشش و مجاهده نبوده است، بخت و اتفاق بوده است. سیماهای نوید و آرزومند سازندگان این قصه ها را با همان امواج و خطوط که از امیدها و هوسها و طمعها و نامرادیها حکایت می کند نیز، از خلال این افسانه ها می توان مشاهده کرد و اینجاست که قول ریکلین (۱) از روانشناسان اخیر صادق می آید آنجا که بین «افسانه» و «رویا» مناسبت و مشابهت می بیند و هر دو را از «میل» و «کام» ناشی

می شمرد (۱)

افسانه هائی نیز هست که در آنها بیان اندرزها و حکمتهای اخلاقی عامیانه منظورست: می خواهند رسم و راه زندگی را بکودکان و جوانان پیاموزند، می خواهند نیکی را در نظر آنها بیارایند و بدی را زشت و مکروه جلوه دهند. نظریه تعلیم راه و رسم خردمندی و نیکی و پارسائی دارند و شک نیست که اینگونه افسانه ها، از جهت زمان، باید از افسانه های دیووپری تازه تر باشند.

افسانه «راه و بیراه» که در بین قصه های فارسی شهرت دارد و یکی از نمونه های آنرا نظامی در «هفت گنبد» بنام داستان «خبر و شر» بشمرد آورده است و نزد اقوام اروپائی نیز نظامی بسیار دارد و حتی در مجموعه ای زبان سنسکریت متعلق بفرقه جائینه و نیز در کتابی عبری از قوم یهود نظیر آن بازمانده است (۲) در بیان این نکته اخلاقی است که سرانجام نیکی و راستی بر بدی و کژی پیروز می شود و بهر حال بدان، بی کیفر و نیکان، بی پاداش نمی مانند. در اینگونه افسانه ها چهره سازندگان آنها که مردم جهان دیده و کار افتاده قوم یا آموزگاران و خردمندان و پارسایان و بیغیران بوده اند نیز نمایان است.

بعضی از این افسانه ها نیز برداشته ذوق و قریحه زنانست. در بسیاری از جوامع فقط زنها خاصه مادران «ناقلان اخبار» بوده اند. از مطالعه احوال اقوام و طوایف برمی آید که نزد اقوام بدوی نقل قصه و وظیفه پیران خانواده و علی الخصوص پیر مردان بوده است، اما هر قدر ملتی پتمدن نزدیکتر شده است این وظیفه را بزنان و مادران وا گذاشته است. همیشه (۳) مورخ معروف فرانسوی در بیان وظیفه و تأثیری که زنان و مادران در نقل و ابداع افسانه ها داشته اند دلایل و قرائنی آورده است که شاید از مبالغه خالی نباشد اما بهر حال نفوذ و تأثیر ذوق و قریحه زن را در نقل و روایت بسیاری از افسانه های عامیانه تأیید می نماید.

داستانهای هزار و یکشب را زنی نقل می کند شهرزاد نام که خیال جادوی او در ایجاد صحنه ها و ماجراهای شکفت انگیز قدرتی خدایانه دارد. در داستان خیالی دلکش آپوله نیز که «خرزربین» (۴) نام دارد افسانه معروف

۱ - Van Gennep, la Formation des legendes, p 257-8

۲ - Cosquin · Contes populaires de Lorraine

Huet · p 81 - نیروک:

۳ - Michelet · Sorcière, p 32

۴ - l'ane d'or

«پسی شه» رازنی نقل می کند. در زبان لاتین عبارت «افسانه پیرزنان» Fabula anilis مثل است و نشان می دهد که هیچ چیز باندازه ذوق و تخیل زن با اینگونه افسانه ها سازگاری ندارد. هنوز کسانی که افسانه ها و مثل های طوایف و اقوام بدوی مانند کافر ها و زلواها را گرد می آورند، آنها را از زبان زنان نقل می نمایند. گوئی زن اند که همه جا پاسداری و نگهبانی کنجینه های امثال و قصه های قومی را بر عهده دارند.

بدینگونه، در اینکه بسیاری از افسانه های عامیانه را زنها نقل و روایت کرده اند جای شک نیست. حتی از قرائن بر می آید که بعضی ازین افسانه ها را نیز زنها خود ساخته و پرداخته باشند. درباره ای ازین قصه ها قهرمان داستان زن است و مردان چندان تأثیری در داستان ندارند.

درباره ای دیگر سعی شده است از زن دفاع نمایند و تهمتهائی را که مردان در بعضی افسانه ها بر او بسته اند رد کنند. درین افسانه ها، زنان مظهر وفا و پاکدامنی و پارسائی معرفی میشوند و بدگمانی و بیوفائی و بیدادگری جز در سرشت مردان نیست. و کیست که در خلال این حوادث و ماجراهای شکفت انگیز که زنان زیبا و پارسای افسانه ها را از زندهای واقعی تاریخ جدا می کند چهره معصوم و آرام «زن» را که سازنده قصه ها است نه بیند و باز نشناسد؟

عبدالحسین زرین کوب

تک بیتنی های بختیاری

۱- خموا و گل بستیم کرو، خم گل بردم
لو گل به خنده ای ۲، خم چون سپردم

۲- خم ۳ برم تی ۴ نامزدم دستم پتیه ۵
دستمالا ابریشمی آم — و تپیه

۱- من ۲- بود ۳- میخوام ۴- پیش ۵- خالی است

ترجمه

۱- من و گل شرط بستیم. خودم گل را بردم. لب گل بخنده بود که من جان سپردم.

۲- میخوام پیش نامزدم بروم دستم خالی است. دستمالهای ابریشمی هم امانتی است.

گرد آورده ن - قوش بیگی